جلسه 222- 1464

**شنبه - 23/02/96**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در تقدیم اماره بر استصحاب و وجه آن بود. که وجه اول ورود اماره بود بر استصحاب، یعنی وقتی اماره قائم می شود مثلا بر نجاست آب، دیگر استصحاب طهارت آن بالوجدان موضوعش منتفی است، صدق نقض یقین به شک دیگر نمی کند، بلکه نقض یقین است به سبب یقین به اماره معتبره بر نجاست.

وجه دوم حکومت بود که می گفت ولو موضوع استصحاب بالوجدان از بین نمی رود با اماره برخلاف، هنوز هم صدق می کند نقض یقین به شک وجدانا، بعد از اینکه بینه قائم شد بر نجاست این آب اگر ما رفع ید کنیم از طهارت آن که یقین سابق به آن داشتیم، وجدانا نقض یقین به شک صادق است ولکن ادعائا الغاء شده است این شک و اماره ادعاءا سبب علم به نجاست و زوال شک در طهارت هست.

ما عرض کردیم اگر یک دلیل لفظی داشتیم که می گفت خبر الثقة علم و یقین بالواقع، انصافا این حکومت تمام بود.

مرحوم آخوند: بطلان حکومت به جهت عدم لغویت اماره بدون استصحاب

اینکه مرحوم صاحب کفایه فرموده است که اینجا حکومت غیر معقول است، چون حکومت یا باید لسان تفسیر داشته باشد یعنی از ادات تفسیر استفاده کرده باشد مثل کلمه أی یا اعنی، و یا باید ناظر باشد به دلیل محکوم به نحوی که اگر دلیل محکوم نبود دلیل حاکم لغو می شد، ضابطه حکومت از نظر صاحب کفایه این است که لولا الدلیل المحکوم لکان الدلیل الحاکم لغوا. طبیعی است که اگر دلیل حاکم به لسان أی و اعنی باشد بدون وجود دلیل محکوم لغو محض است تعبیر به اعنی و أی، چون چه چیزی را شما تفسیر می کنید؟ چیزی را که وجود ندارد؟ واگر هم به لسان ادات تفسیر نباشد ولی این ضابط در آن موجود باشد که می بینیم اگر دلیل محکوم منتفی بود این دلیل حاکم وجودش لغو بود، پس معلوم می شود دلیل حاکم ناظر به دلیل محکوم است، مثل الطواف بالبیت صلاة، اگر نبود احکام شرعی که در خطابات دیگر برای صلاة جعل شده است، الطواف بالبیت صلاة لغو محض بود، یا لاشک لکثیر الشک، اگر نبود اذا شککت فاین علی الاکثر و ادله شکوک در رکعات نماز، لاشک لکثیر الشک لغو بود. اما در اینجا خبر الثقة علم ولو شارع هیچ خطاب شرعی که قطع موضوع برای حکم باشد نداشته باشد لغویت لازم نمی آید از خبر الثقة علمٌ، کافی است برای این خبر الثقة علم اینکه اثر عقلی منجزیت و معذریت برای خبر ثقه ثابت می شود. اگر هیچ حکم شرعی نداشت علم و یقین اما چون منجزیت و معذریت دارد خطاب خبر الثقة علم و یقینٌ بالواقع لغو نبود.

همین بیان را ایشان در خطاب لاضرر ولاحرج بیان کرده است، فرموده اگر ما هیچ حکم شرعی هم نداشتیم خطاب لاضرر ولاحرج لغو نبودند، ولذا حاکم نیستند این دو خطاب بر خطابات اولیه.

استاد: کفایت نظارت در حکومت، عدم اشتراط لزوم لغویت

اقول: به نظر ما این فرمایش ناتمام است، اینکه شرط بگذاریم برای دلیل حاکم که شرطش این است که ناظر باشد بر دلیل محکوم، این شرط درستی است و این را قبول داریم. اما شرط بگذاریم که لولا دلیل محکوم لکان الدلیل الحاکم لغوا، نخیر این درست نیست.

تمثیل به قاعده تجاوز برای حکومت

ما یک مثالی بزنیم: قاعده تجاوز بنا بر اینکه مفادش الغاء شک بعد از تجاوز از محل باشد، انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه، یا اذا خرجت من شیء ودخلت فی غیره فشککت فشکک لیس بشیء، الغاء می کند شک بعد از تجاوز محل را. کافی است برای صحیح بودن این خطاب همینکه شک منجّز در موارد شک در امتثال هست، الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی، شک در امتثال مجرای قاعده اشتغال است، همین حکم عقلی به لزوم احتیاط در موارد قاعده اشتغال که شک در امتثال هست کافی است برای اینکه شارع بتواند قاعده تجاوز را جعل کند بگوید انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه.

اما انصاف این است که این خطاب ظاهر در تنزیل است[[1]](#footnote-1)، ظاهر در این است که شک بعد تجاوز المحل را تنزیل کرده است منزله عدم شک، شکک لیس بشیء، انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه، ظاهر این خطاب تنزیل شک است منزله عدم. و اطلاق تنزیل اقتضاء می کند که ما جمیع احکام منزل علیه را بار کنیم. اگر یک جا شک موضوعِ یک حکم شرعی هم بود غیر از حکم عقلی به منجزیت، اطلاق انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه اقتضا می کند که شک بعد تجاوز المحل ملحق است به عدم، واین شک موضوع برای احکام شرعی هم نیست.

فرق بین اعتبار (جعل فرد ماهیت اعتباریه) وتنزیل

جناب صاحب کفایه! فرق است بین اعتبار و بین تنزیل، یک وقت شارع اعتبار می کند یک فرد را از ماهیت جعلیه، مثل اعتبار زوجیت بعد از عقد ازدواج موقت، در آن روایت صحیحه دارد کیف اقول لها اذا خلوت بها، قال تقول اتزوجک علی کتاب الله وسنة نبیه بکذا و کذا فی مدة کذا و کذا فاذا قالت نعم فهی زوجتک. در اینجا شارع جعل مصداق کرده است برای زوجیت، به این می گویند اعتبار، احکام زوجیت اعتباریه که در ازدواج موقت هم هست در اینجا بار می شود. اما تنزیل نشده است این زوجیت منزله زوجیت تکوینیه مثلا یا منزله زوجیت دائمه مثلا، که بگوئیم هر اثر شرعی که زوجیت تکوینیه داشت فرضا، یا زوجیت دائمه داشت، شارع با این تنزیل خودش که گفت در عقد منقطع اگر زن بگوید راضی هستم بعد از انشاء ایجاب از طرف این مرد، هی زوجةٌ، اگر اطلاق تنزیل بود ما می گفتیم احکام منزل علیه را بر او بار می کنیم، اما اینطور نیست، یک مصداق از مصادیق زوجیت اعتباریه را شارع در اینجا ایجاد کرده است.

اما اگر ظاهر خطاب تنزیل بود، منزل علیه احکامی داشت، شارع تنزیل کرد یک فردی را منزله او، خب اطلاق تنزیل اقتضا می کند ترتب جمیع احکام منزل علیه را بر این منزّل، الطواف بالبیت صلاة که نمی خواهد جعل بکند یک فرد از صلاة اعتباریه را، این خلاف ظاهر است، ظاهر الطواف بالبیت صلاة تنزیل است، می خواهد بگوید که طواف مثل نماز است در احکام نماز. اطلاق الطواف بالبیت صلاة اقتضا می کند جمیع احکام صلاة را برای طواف بار کنیم.

امکان تمسک به اطلاق تنزیل

فرق است بین تنزیل که اقتضا می کند اطلاق تنزیل ثبوت احکام منزل علیه را مطلقا برای منزّل، اصالة الاطلاق اقتضا می کند اطلاق تنزیل را مگر مقید منفصلی بیاید.

این فرق می کند با جعل یک فرد اعتباری، مثل اینکه اعتبار می کنند شما مالک خانه هستید، این تنزیل نیست، مالکیت یک ماهیت عقلائیه اعتباریه ای است که شارع جعل می کند مصداق آن را در مورد مشتری، می گوید مشتری وقتی قبول کرد بیع را مالم مبیع می شود، نه اینکه تنزیل کند او را منزله مالک تکوینی. مالک تکوینی که عقلاءا اثر خاصی ندارد، مالک تکوینی یعنی مسلط تکوینی، مثلا غاصب مالک تکوینی است تکوینا مسلط است بر عین مغصوبه، او که حکم شرعی ندارد نسبت به اینکه اولویت پیدا کند راجع به آن عین مغصوبه. نه، وقتی شارع می گوید تو مالک هستی یعنی فردی از مالکیت اعتباریه را که یک نهاد قانونی است برای تو جعل کردم، این تنزیل نیست این جعل یک فرد اعتباری است، وطبعا احکام مالکیت اعتباریه بار می شود.

اما جائی که ظاهر در تنزیل است چون منزل علیه احکامی دارد آن احکام را می خواهند برای منزّل بار کنند چه احکام عقلی و چه احکام شرعی. خب اطلاق تنزیل اقتضا می کند جمیع آن احکام ثابت بشود برای این منزّل.

سؤال وجواب؟ لاشک ظاهرش این است که می گوید بعد از خروج از محل این مشکوک اگر شک کردی در آن، این شک نیست، در ارتکاز عرفی عدم الشک که ماهیت اعتباریه ندارد که شارع بخواهد جعل یک فرد از این ماهیت اعتباریه عدم الشک بکند، ظاهرش این است که می خواهد احکام شک را نفی کند از این مورد، چه احکام عقلی و چه احکام شرعی، خب این اطلاق دارد، مثل الفقاع خمر آیا شما به اطلاقش تمسک نمی کنید هم به لحاظ حرمت شرب و هم به لحاظ نجاست، خب اینجا هم همین است. لاشک لکثیر الشک شما به اطلاقش تمسک نمی کنید چه برای احکام عقلیِ شک لاشک لکثیر الشک یعنی شک او منجز نیست شک او موضوع حکم شرعی مبطلیت صلاة در شک در نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی و یا بناء بر اکثر در شک در رکعت سه و چهار نمازهای چهار رکعتی. شک کثیر الشک موضوع نیست نه برای منجزیت عقلیه و نه برای مبطلیت شرعیه در نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی، اطلاق دارد دیگر، خود شما به اطلاقش تمسک می کنید لاشک لکثیر الشک. خب انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه هم اطلاق دارد، هم منجزیت شک الغاء می شود و هم احکام شرعی شک.

ورود قاعده تجاوز بر حکم عقلی وحکومتش بر حکم شرعی

بله منجزیت شک چون حکم عقل است فقط با ورود رفع می شود، منتهی شارع وقتی می گوید لاشک لکثیر الشک این نسبت به منجزیت شک ورود دارد، چون مولا ابراز می کند عدم اهتمامش را به آن واقع مشکوک، ابراز می کند عدم اهتمامش را به آن تکلیف واقعی مشکوک، با این ابراز عدم اهتمام حکم عقل به منجزیت وجدانا از بین می رود. ولی نسبت به احکام شرعیه شک حکومت دارد، ولذا اگر کسی در تشهد اول نماز شک کرد که رکعت اول هستم یا دوم، انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه واذا خرجت من شیء وشککت فشکک لیس بشیء حاکم است بر قاعده شک در رکعات، می گوید بگو من رکعت دوم هستم، چون محل شرعی رکعت دوم قبل از تشهد است، قاعده تجاوز حاکم است بر قاعده شک در رکعات. همانطور که نسبت به اثر عقلی شک وارد هست، اطلاق این دلیل اقتضا می کند نسبت به آثار شرعی شک حاکم باشد، ولو از عدم دلیل محکوم لغویت این دلیل حاکم لازم نمی آید، چون اثر عقلی کافی است برای او. ولی این دلیل نمی شود که ما از اطلاق تنزیل رفع ید کنیم.

"خبر الثقه علم" تنزیل است نه اعتبار

خبر الثقة علم هم همین است، خبر الثقة علم به لحاظ اثر عقلی علم که منجزیت است البته ورود دارد، چون خبر الثقة علمٌ ابراز اهتمام مولاست به آن تکلیف واقعی که خبر ثقه بر او قائم شده است، با ابراز اهتمام دیگر عقل قاعده قبح بلا بیان ندارد، ولی نسبت به آثار شرعیه علم حکومت پیدا می کند، لاتقل ما لاتعلم، خب این می گوید خبر الثقة علمٌ، چرا حکومت نداشته باشد جناب صاحب کفایه؟ اطلاق تنزیل این را اقتضا می کند، ظاهر خبر الثقة علم با توجه به اینکه ما یک ماهیت اعتباریه ای برای علم نداریم، این عرفی نیست، علم یک امر تکوینی است که دارای آثاری است مثل صلاة و مثل خمر، چه جور شما می گوئید الفقاع خمر تنزیل است حکومت تنزیلیه است یا الطواف بالبیت صلاة حکومت تنزیلیه است خبر الثقة علم هم ظاهر است در حکومت تنزیلیه.

اعتبار در مورد عدم وجود اثر فلااطلاق له، وتنزیل در مورد وجود اثر فیوخذ باطلاقه

سؤال: ظهور در تنزیل ندارد شارع فقط دارد ابراز اهتمام می کند جواب: خلاف اطلاق خبر الثقة علم است، ظاهر خبر الثقة علم تنزیل خبر ثقه است منزله علم در جمیع آثار. ... اگر آن وجود تکوینی اثر نداشت، مثل زوجیت تکوینیه، مرغ و خروس زوجیت تکوینیه دارند چه اثر شرعی دارد؟ خب معنا ندارد شارع بیاید بگوید فهی زوجتک یعنی شما هم بعد از این مثل مرغ و خروس هستید، اینکه عرفی نیست، فهی زوجتک یعنی ما اعتبار کردیم یک فردی را از آن نهاد قانونی و ماهیت اعتباریه زوجیت، به این می گویند اعتبار.

اما در تنزیل فرد تکوینی آثاری دارد عقلا أو شرعا، و ظاهر دلیل تنزیلِ این فرد منزله آن فرد تکوینی این است که آثار آن فرد تکوینی اینجا هم هست، اطلاق تنزیل اقتضا می کند که آثار شرعی او هم اینجا باشد، ولذا اگر ما داشتیم خبر الثقة علم ویقین بالواقع، بلااشکال حکومت داشت بر لاتنقض الیقین بالشک ولکن انقضه بیقین آخر.

صاحب کفایه: اختصاص حکومت به موارد مخالفت اماره با اصل

اینکه صاحب کفایه مدعی شده است، گفته است جناب شیخ! شما با این حکومتی که درست کردید چطور می توانید اماره موافق را حاکم بکنید بر استصحاب؟ مثل بینه بر طهارت فعلیه این آب حاکم بشود بر استصحاب طهارت این آب؟ شما با این بیانتان فقط اماره مخالفه را توانستید حاکم بکنید، در حالی که مسلکتان این است که اماره موافقه هم حاکم است.

استاد: طبق مسلک ورود هم (مسلک آخوند) اماره موافقه مصداق نقض به یقین آخر نیست

اقول: جناب صاحب کفایه، مگر شما با مسلک ورود اماره موافقه را وارد کردید بر استصحاب؟ خب شما هم قائلید که اماره وارد است بر استصحاب، خب اماره موافقه چه مصداقیتی دارد برای و لکن انقضه بیقین آخر؟ اتفاقا انقضه بیقین آخر ظاهرش این است که نقض کن یقین سابق به طهارت را با یقین آخر به نجاست. ما نقض می کنیم به نظر شما یقین سابق به طهارت را با یقین لاحق به حجیت بینه بر طهارت آب؟ ما نقض می کنیم یا ادامه می دهیم؟ ما یقین سابق به طهارت این آب را با یقین به حجیت بینه بر طهارت آب نقض عملی می کنیم؟ به شما هم اشکال وارد است.

طبق مسلک حکومت با قیام اماره موافق شک منتفی میشود تعبدا

اتفاقا اشکال به مرحوم شیخ اخف است، چون مرحوم شیخ می گوید موضوع استصحاب شک است لاتنقض الیقین بالشک، اماره موافقه هم علم به طهارت است، اماره مخالفه علم به نجاست است تعبدا واماره موافقه علم به طهارت است، جامعش این است که ما شکمان الغاء شده است و دیگر لاتنقض الیقین بالشک صدق نمی کند، چون مرحوم شیخ لاتنقض الیقین بالشک را می گوید یعنی لاتنقض الیقین فی حال الشک، باء را باء مصاحبت می گیرد که لاتنقض الیقین فی حال الشک و عند الشک. ولی می گوید اگر اماره بر طهارت این آب داشتیم دیگر استصحاب طهارت این آب جاری نیست چون من دیگر شک ندارم اعتبارا و تعبدا، شارع الغاء کرده است شک مرا. فرمایش مرحوم شیخ قابل دفاع تر است، شما که قائل به ورود هستید به هیچ عنوان نمی توانید توجیه کنید تقدم اماره موافقه را بر استصحاب به نحو ورود. ولذا این اشکال هم به مرحوم شیخ وارد نیست.

سؤال وجواب: بحث نقض کردن و نکردن است، ما وقتی اماره بر بقاء طهارت سابقه داریم چی را نقض کنیم، نقض طهارت سابقه به این است که آثار نجاست را بار کنیم، آثار طهارت را بار کردن که نقض طهارت سابقه نیست. ... مرحوم آخوند علی جمیع تقاریبِ ورود می گفت بعد از اینکه اماره بر نجاست داریم یقین سابق به طهارت را با این اماره بر نجاست نقض می کنیم نه بخاطر شک، اما اماره بر طهارت که سبب نقض یقین سابق به طهارت این آب نیست، موافق با استمرار طهارت سابقه است نه مخالف آن تا سبب نقض بشود.

وجه سوم: انصراف دلیل استصحاب به جهت قرینیت سیره عقلاء بر خبر ثقه

آخرین وجه برای تقدیم اماره بر استصحاب، این است که گفته می شود اگر دلیل حجیت اماره سیره عقلائیه باشد کما هو مدعی المشهور فی حجیة خبر الثقة که سیره عقلائیه است بر حجیت خبر ثقه ولو مفید وثوق نباشد این خبر ثقه، اگر دلیل حجیت خبر ثقه سیره عقلائیه هست، عموم دلیل استصحاب نمی تواند رادع باشد از سیره عقلائیه، چون سیره عقلائیه به منزله قرینه متصله است و موجب انصراف عموم می شود از مورد سیره. مثل اینکه عموم لاتقف ما لیس لک به علم از امارات عقلائیه انصراف دارد، تا به عقلاء صریحا نگوئیم که این آیه می خواهد از عمل به ظنون عقلائیه مثل خبر ثقه منع کند عقلاء باور نمی کنند، باور نمی کنند که شارع بیاید هدم بناء عقلاء بکند با این عموم، ولذا این عموم انصراف پیدا می کند از مورد سیره.

استاد: عدم احراز سیره عقلاء بر حجیت خبر غیر مفید وثوق

ما احراز نکردیم سیره بر حجیت خبر ثقه را اگر مفید وثوق نباشد، هر چند مشهور این ادعا را کردند ولی ما احراز نکردیم، ولذا برای اثبات حجیت خبر ثقه که مفید وثوق نیست مجبور شدیم به ادله شرعیه رجوع کنیم مثل العمری وابنه ثقتان فما ادیا لیک عنی فعنی یؤدیان فاسمع لهما واطع فانهما الثقتان المأمونان، گفتیم این خبر یا قطعی الصدور است یا موثوق الصدور است که قدر متیقن از سیره عقلائیه است، وبا اطلاق این خبر حجیت خبر ثقه را مطلقا ولو مفید وثوق نباشد اثبات می کنیم.

اما آقای سیستانی که فرمودند این روایت هم کافی نیست چون جعل منصب کرده است اما برای عمری ، عمری منصب ثقه بودن را دارد، ثقه بودن یک منصبی بود در آن زمان، جعلته ثقتی، یک منصب است، به قول امروزی ها سخنگو تعیین کرد امام معصوم علیه السلام، که سخنگو و ناطق رسمی من است عمروی است، حجیت کلام کسی که خود زعیم به عنوان ناطق رسمی خودش تعیین می کند چه ربطی دارد به حجیت خبر ثقه مطلقا؟

حالا این اشکال ایشان بود که ما جواب دادیم، گفتیم فانهما الثقتان المأمونان ظاهرش جعل منصب نیست، نفرمود فانهما ثقتای، فرمود فانهما الثقتان، طبیعی ثقه، فانهما الثقتان المأمونان العلة تعمم.

پس ما احراز سیره عقلائیه نکردیم بر حجیت خبر ثقه مطلقا.

کفایت احتمال وجود سیره عقلاء برای عدم انعقاد ظهور دلیل استصحاب در عموم

ولکن ما مبنائی در اصول داریم از آن مبنا کمک می گیریم، این مبنا اختصاص به ما هم ندارد در بحوث هم هست برخی دیگر هم فرموده اند، گفته اند ارتکاز عقلائی یا متشرعی به مثابه قرینه حالیه متصلیه است و مانع از انعقاد ظهور می شود در خطاب. احتمال قرینه حالیه متصله کافی است برای اینکه دیگر احراز انعقاد ظهور نکنیم، شاید این خطاب متصل بود به این ارتکاز عقلائی راجع به حجیت خبر ثقه، ما چه می دانیم، هیمن کافی است که ما دیگر احراز نکنیم انعقاد ظهور دلیل استصحاب را در اینکه می خواهد مانع بشود از حجیت خبر ثقه بر خلاف استصحاب. ما احراز نکردیم ارتکاز عقلائی را اما احتمالش را می دهیم، پس احتمال قرینه حالیه متصله می دهیم.

سؤال وجواب: الآن عقلاء چه طورند؟ ما می گوئیم احراز نکردیم، آقای خوئی می گوید روشن است سیره عقلائیه بر حجیت خبر ثقه، آقای سیستانی می گوید خبر ثقه حجیت نیست، ما هم این وسط گیر کردیم که کدام درست می گویند.

سؤال وجواب: اگر قرینه حالیه شخصیه را احتمال بدهیم که بین امام و راوی یک قرینه حالیه شخصیه بود، با سکوت راوی نفی می شود آن احتمال قرینه شخصیه، این راوی چرا نگفت؟ چرا اغراء به جهل کرد مردم را و قرینه را نگفت؟ اما اگر قرینه حالیه نوعیه باشد، راوی می گوید من با مردم چه فرق می کنم، من از آن استاد بزرگ شنیدم که گفت بر طلبه نماز شب واجب است، خب همه که آنجا بودیم فهمیدیم وجوب اخلاقی دارد استحباب مؤکد دارد، می آیم در حجره طلبه ها می گویند ما خواب بودیم نشد درس اخلاق شرکت کنیم امروز چی گفت؟ می گویم گفت نماز شب بر طلبه ها واجب است، آیا بعد توضیح می دهم که البته مقصود ایشان وجوب اخلاقی است؟ خب شنونده هم عاقل است می فهمد دیگر. اما وقتی در کتب ثبت شد کلینی در کافی نوشت، به مروز زمان این ارتکازها کم رنگ می شود. ...الان هم برای ما روشن نست آن زمان هم روشن نیست، و لذا احتمال قرینه حالیه نوعیه متصله می دهیم، وهمین کافی است برای عدم احراز انعقاد عموم در دلیل استصحاب.

اگر اگر گفتیم نه، ما احراز کردیم انعقاد عموم را، حالا بالاخره گفتیم ارتکاز هم اگر باشد این مقدار قوی نیست که مانع از انعقاد عموم بشود، اما می گوئیم ادله لفظیه حجیت خبر ثقه اخص مطلق است از عموم استصحاب. بله یک موارد نادره ای هست که خبر ثقه حجت است ولی استصحابی وجود ندارد، مثل توارد حالتین. اما مگر می شود حجیت خبر ثقه را مختص کنیم به این موارد نادره؟ اینکه مستهجن است.

اینجا یک اشکال مهمی به ما می شود، وآن اشکال این است که آقا چرا اینجور می گوئید؟ چرا اختصاص خبر ثقه به غیر موردی که استصحاب جاری است این می شود اختصاص به فرد نادر؟ نخیر، فقط مورد توارد حالتین نیست که استصحاب جاری نیست ولی خبر ثقه می تواند حجت باشد. بلکه شبهات حکمیه نوعا مقرون به علم اجمالی بودند، و استصحاب عدم تکلیف در شبهات مقرونه به علم اجمالی جاری نیست، اما خبر ثقه حجت است. استصحاب بقاء تکلیف بنابرنظر صحیح مبتلاست به معارضه بین استصحاب بقاء مجعول با استصحاب عدم جعل زائد، آنجا هم خبر ثقه حجت است ولی استصحاب موضوع ندارد. این مستشکل اشکال قویی می کند، می گوید که اینکه خبر ثقه با استصحاب تعارض کند این نسبت را عموم و خصوص مطلق عرفی نمی کند، در صورتی حجیت خبر ثقه می شود اخص مطلق که مورد افتراقش نادر باشد وحمل این حجیت خبر ثقه بر مورد افتراق مستهجن باشد، اما اگر مورد افتراق او شایع باشد، می شود عامین وجهی که مورد افتراق هر کدام کثیر است، وحمل این عام من وجه بر مورد افتراق مستهجن نیست. خب در مورد اجتماع تعارض و تساقط می کنند، حمل خبر ثقه بر مورد افتراق که فقط در جائی که استصحاب حجت نباشد و خبر ثقه حجت باشد این نادر نیست، چون شبهات حکمیه مقرون به علم اجمالی داخل در این موارد افتراق است. این اشکال اشکال مهمی است تأمل بفرمائید تا فردا.

1. - یعنی با این که جعل قاعده تجاوز به لحاظ ترتب اثر عقلی، لغو نخواهد بود، وطبق بیان مرحوم آخوند حاکم نخواهد بود، ولی ظهورش تنزیل است واخذ به اطلاق تنزیل میشود واین یعنی حکومت توسعه آور. در تضییق ممکن است تخصیص باشد، ولی در توسعه یا ورود است ویا حکومت، [↑](#footnote-ref-1)